

واژه های زبان اشکاشمی و نامگذاری محلات با این واژه ها



نویسنده: هزاره بیک، سوداسپندکوهی



طرح دیزاین: عبدالصبور، عریف سپندکوهی

۲۲ فبروری ۲۰۱۷، اشکاشم- افغانستان

خواننده گان عزیز و دوست داران عرصه ادب و فرهنگ !
آنچه در مقاله زبانهای پامیری آینه قدنما زبان اوستایی ذکر بعمل آوردیم که اگر زمینه مساعد شود، واژه های زبان اشکاشمی را که مرحوم شاه عبدالله در کتاب ارمغان بدخشان گردآوری نموده اند و از نظر تلفظ و معنا غلطی دارند ، تصحیح نموده و در پهلوی آن تعداد دیگری از واژه های زبان اشکاشمی را که با نام محلات که نامگذاری شده اند تهیه و پیشکش نمایم.

زبان اشکاشمی در پهلوی دیگر لهجه های پامیری در روزگاران گذشته از محبوبیت خاصی برخوردار بوده که از طرف شمال تا قریجات یخدرو و از طرف شرق تا قریه پتور که امروز به فطور مسمی است و از طرف جنوب غرب تا قریه بازگیر مردم به این زبان تکلم میکردند. چنانچه زبان سنگلهجی که در زیباک رواج دارد از همین زبان مشتق گردیده و کلمات و واژه ها در هردو لهجه هم معنا ولی در تلفظ لهجه سنگلهجی عموماً از صوت های بلند استفاده میگردد. به گونه مثال: در زبان اشکاشمی بچه را زامن میگویند و در سنگلهجی زامنو، دیگر هیچ نوع تفاوت در این زبانها دیده نمیشود هردو لهجه از یک مادر زاده شده و در این سر زمین تاریخی پرورش یافته اند.

متأسفانه، از نیمه اول قرن حاضر، به اثر بی توجه ای و نادانی تعداد از اشخاص که آهسته آهسته جز چند قریه مرکزی اشکاشم دامن زبان را جمع نموده و ضربه ای سنگین به پیکر زبان و فرهنگ زده اند که این کارشان جبران ناپذیر میباشد. میخواهم با استفاده از فرصت به جوانان اصیل اشکاشمی از گفته بزرگان بیان نمایم که مرگ یک ملت زمانی است که فرهنگش بیمرد. اگر شما از سخن گفتن با این زبان ننگ و آر دارید روزی خواهد رسید که تاریخ به ما نفرین دیگری خواهید گفت.

خوشا بحال اشکاشمی های تاجکستان که در هفتاد سال تسلط کمونیزم تا هنوز این زبان را همچون مردمک چشم حفظ نموده اند و همیشه نویسندگان فرهنگ پرورشان باین زبان اشعار و مقالات نوشته و به نشر میرسانند. بیاید دست بدست هم بدهم و از این امانت گذشتگان و نیاکان خود پاسداری نمایم، زبانی را که باتمام قوانین دستوری منظم و مرتب میباشد از دست ندهیم.

من نام محلات را که در آن زیست مینمایم و هزاران سال پیش از امروز با این زبان نام گذاری شده اند از بر آن وجه تسمیه آنها ذکر نمودم تا جوانان درک کنند که کوه و محل با این زبان سخن میگویند ولی ما از تکلم با آن بی پروایی نشان می دهیم. بگونه مثال، بدخشان در اصل بد- خشان بوده که معنای آن نشان دهنده وحدت و یک پارچه گی ملت آریایی را نشان می دهد. یعنی بد را بیرون کنیم که واژه اشکاشمی است که بد یعنی زیشت و گنده : و خشان یعنی کشیدن را معنا میدهد.

نام محلات بزبان اشکاشمی و معنایی آنها

داروند: در اصل داروین بوده که دار در لغت بمعنی درخت، حوبه دار و وین در زبان اشکاشمی بدو معنی آمده اول -خون، دوم -دیدن ضمیر اشارهی میباشد یعنی دار را ببین که بقول گذشته گان گهنگاران را درین محل شکنجه میکردند.

لمیک دره: در زبان اشکاشمی مهتاب را لمیک میگویند و موقعیت آن دره بشکل مهتاب یا هلال میباشد

غالیک: دره است در سمت شمال غرب اشکاشم. غال بمعنی گلو یعنی دره گلو مانند.

ایل-الیک: اسم جمع ایلاق که بعضی از اسماها در این جا ذکر شده مانند مرواری ایل، پروالیک، پوتاول، سک ایل، ویناویل و غیره

کیند: تپه یا طل سکو: بمعنی بام که چند محل به این نام مسمی است که با تغیر حرف یا حذف باز هم همان معنی را افاده می کند مانند سکی کند که سکودکیند بوده یعنی بام تپه، کیند کود - کود مخفف سکود که طل یا بام مانند

کنگرک: که در اصل کیند رگ بوده یعنی ریشه یا آخر تپه.

غار فیخ: در اصل غار فتح یعنی دهنه غار

سکمال: در اصل سکومحل یعنی بام منطقه از نظر موقعیت بلند است

گوواز: بمعنی چمن، چمنزار مانند دیرگوواز، چمن دور، غرنی گوواز، یقیق گوواز، خست گوواز و چمن آبدار.

امبول: محل که امبی زیاد داشته باشد مانند امبول فین، امبوله زار، غول امبول که فین به معنی ریش و غول دومعنی دارد اول گوش دوم سرتنبه یعنی ناقبول در جمله کلان رامعنی میدهد

خرف: درگاب، دریاچه مانند پتر خرف، او قد خرف = هفت درگاب، دارون خرف، خرقچیک، وین خرف، خم خرف و غیره

خان: به معنی خانه مانند خلخان، دشتی خان، زرخان، در زیباک - کلخان، تشخان، سونگ خان و حرم خان در اشکاشم.

حرم: به معنی دالان، شرن، صالون که دارای پنج ستون و دو تیر دارد و برای نشستن در تابستان میباشد.

پتر: فعالان بنام فطور یاد میشود و گر نه بزبان اشکاشمی پت بمعنی تلقان و یورن به معنی تکیدن یاسایدن را گویند که در اصل پت یور بوده چرا که در بهار نسبت کم آبی مردم اشکاشم به پتر یا فطور فعلی آسیاب میرفتند که محل تلقان شکی و هم چنان در زبان و اخانی هم به تلقان پت میگویند.

جیر: جای سنگچل دار یا جردار مانند جیربن، بیخ جر، جیر غریک که غریک رشقه را گویند.

تند: تپه انوار یا بق مانند شیرتند، بارتند در فارسی تند = تیزو چالاک را معنی میدهد.

شوپلاس: شو بمعنی سیاه و پلاس گلیم بزی، نام کوه ای در خوشپاک

واژه های اشکاشمی با ترجمه دری (فارسی)

اشکاشمی

فارسی

خانواده و اقارب

- | | | |
|----------|----------|---------------|
| پدر | 1. | تا ، تات |
| مادر | 2. | نان |
| پسر | 3. | زوس |
| دختر | 4. | شتاک - اودوغد |
| بچه | 5. | زامن |
| برادر | 6. | قرو |
| خواهر | 7. | اِخا |
| کاکا | 8. | بچی - قَخ |
| ماما | 9. | خلک |
| پسر کاکا | 10. | قَخ زوس |
| پسر ماما | 11. | خلک زوس |
| خاله | 12. | خوله |

صفات

- | | | |
|-----------|-------|-------|
| 13. خرد | | چِت |
| 14. کلان | | کته |
| 15. کوتاه | | کت |
| 16. دراز | | قَرْد |
| 17. زیاد | | لِیپ |

قید

- | | | |
|---------|-------|----|
| 18. همه | | جک |
|---------|-------|----|

حیوانات

- | | | |
|--------------|-------|-------|
| 19. گاو | | غو |
| 20. برزه گاو | | کَرْک |
| 21. گوساله | | وسوک |

22. اسپ	قروک
23. کره اسپ	تایی
24. خر	خور
25. بز	قز
26. مذکر	نرک
27. مونث	شخ
28. گوسفند	مهل
29. بره	وروک
30. بچه یا چوچه بز	شتنوک
31. سگ	کد
32. گرگ	ورک
33. روباه	اورقخ
34. خرگوش	سی
35. موش	پورک
36. مار	قوخص

پرنده گان

37. کوک	وژیرژ
38. کفتَر	کوقند
39. مرغ	کرچین
40. گنجشک	مرغوک
41. هدهد	بی بوک
42. غلبک	کقزاک

غلجات

43. گندم	غاندم
44. باقلا	شوکالی
45. پتک	کراش
46. جو	ورقس
47. ارزن	وژدین
48. زغیر	کتانک
49. برنج	دنیک
50. آرد	ولوک

اعضای بدن

51. سبوست	سفوک اعضای بدن
52. سر	سور

53. گوش.....	غول
54. چشم.....	خام
55. ابرو.....	قَریخ
56. مژگان.....	پاتیک
57. رخسار.....	پشر
58. بینی.....	نیخ
59. بروت.....	برت
60. ریش.....	فین
61. دهن.....	فَخ
62. دندان.....	داند
63. گلو.....	غال
64. شانه.....	کتف
65. دست.....	دوست
66. پنجه.....	نرخوک
67. ناخن.....	انگیت
68. پشت.....	کماک
69. کمر.....	مید
70. قبر غه.....	ولبخ
71. چار بند.....	شَقجی
72. زانو.....	زنگ
73. پا.....	پو
74. موی.....	سغند- غینوک
75. دل.....	اقزوک
76. گرده.....	گوله
77. خون.....	وین
78. گوشت.....	پتف

اعداد

79. یک.....	واک
80. دو.....	دُو
81. سه.....	روی
82. چهار.....	خفور
83. پنج.....	پونز
84. شش.....	خول
85. هفت.....	اوقد
86. هشت.....	آت

و واژه های دیگر مانند

87. کوه.....	آلخ
88. راه.....	شافل
89. آفتاب.....	ریموزد
90. مرده.....	ملوک
91. مرد.....	مالاک
92. امروز.....	نهر
93. مهتاب.....	لمیک
94. هست.....	اوست
95. گفت.....	غژد
96. آنجاه.....	ودهک
97. اینجا.....	مدک
98. بیا.....	ایس
99. آمد.....	آغد
100. رفت.....	توغود